

اخبار کاری

ریبی: هنوز ۶ میلیون کارگر غیر رسمی بیمه نیستند

عضو شورای مرکزی خانه کارگر گفت: با وجود اقدامات صورت گرفته برای بیمه درمان تعداد زیادی از کارگران، هنوز شش میلیون کارگر غیر رسمی فاقد بیمه هستند.

به گزارش ایسنا، علی ربیعی دیروز (جمعه) در جمع هیأت اجرایی خانه کارگر، کانون انجمن های صنفی کارگری و شوراهای اسلامی کار سیستان و بلوچستان در زاهدان بر لزوم توسعه و گسترش تشکلهای کارگری تاکید و اظهار کرد: کارگران با انسجام و توسعه کمی و کیفی تشکلهای خود بهتر می توانند به حقوق صنفی دست یابند. وی گسترش پوشش بیمه ای برای کارگران غیر رسمی را یک دستاورد مهم در سال های اخیر خواند و با اشاره به اینکه در این سال ها تلاش شد کارگران ساختمانی تحت پوشش بیمه قرار گیرند تا بتوانند با آرامش خاطر به فعالیت بپردازند، گفت: با اقدامات صورت گرفته بیمه درمان برای تعداد زیادی از کارگران، هنوز شش میلیون کارگر غیر رسمی فاقد بیمه هستند که البته در لایحه نظام چند لایه تامین اجتماعی این مهم مورد توجه قرار گرفته است که امیدوارم به نتیجه برسد.

ربیعی گفت: یکی از مسائل مهم جامعه کار و تولید موضوع آینده کار است و در این زمینه باید کارهای پژوهشی برای تغییر ماهیت مشاغل و بررسی آن از منظر حقوقی، اقتصادی و اجتماعی صورت گیرد. وزیر سابق کار یادآور شد: در دوران تصدی ام نظریه تغییر وضعیت کارگران به دلیل رشد دانش و مهارت مطرح شد و در این خصوص پژوهش هایی صورت گرفت. او اظهار کرد: در آینده ای نه چندان دور باین دیدیده رو بهر وهستیم و باید از هم اکنون با جمع آوری پژوهش های مناسب از لحاظ مسائل حقوقی به بحث آینده کار و همچنین تغییرات اجتماعی وارد عرصه سیاست گذاری برای این مسأله شویم. ربیعی، گسترش تشکلهای مرتبط با بحث ایمنی و بهداشت کار را یک نیاز اساسی برای جامعه کارگری دانست و با توجه به اینکه بسترهای این کار فراهم شده، یادآور شد: باید کارگران به ارتقای دانش خود در حوزه ایمنی و بهداشت و کارفرمایان نیز با اهتمام به این موضوع مهم به کاهش حوادث ناشی از کار کمک بیشتری کنند. عضو شورای مرکزی خانه کارگر بر ضرورت اتخاذ تدابیر جدی و مؤثر برای کاهش آثار تحریم ها و نوسانات اقتصادی اخیر بر زندگی نیروهای مولد و برنامهریزی هدفمند برای کاهش ریسک زندگی کارگران تاکید کرد. ربیعی پیشین تعاون، کار و رفاه اجتماعی افزود: باید بستر و شرایط برای فعالیت قدرتمند تشکلهای صنفی بیش از پیش فراهم شود و فعالیت تشکلهای و نهادهای مردمی و فراهم شدن امکان شنیدن گروه ها و صنوف مختلف از طریق تشکلهای مرتبط با آنان، توسعه یابد.

در این دیدار یکی از کارگران با اشاره به اینکه آموزش های مهارتی نیاز امروز کارگران سیستان و بلوچستان است، خواستار حمایت خانه کارگر از کارگران در کانون شورای اسلامی کار استان سیستان و بلوچستان با استقبال از دیدگاه ربیعی در مورد گسترش تشکلهای کارگری، خواستار همکاری بیشتر برای ایجاد تشکلهای هادر استان شد.



یارانه پنهان به جیب ۵۰۰ هزار کت بزرگ واریزی می شود

یک اقتصاددان معتقد است دولت باید بتواند همزمان با اجرای اصلاحات قیمتی به اصلاحات حمایتی از اقشار آسیب پذیر نیز بپردازد تا دهک های پایین جامعه از یارانه های پنهان بهره مند شوند. وحید شقاقی در گفت و گو با سایت رویداد ۲۴ در آگشت به خبر افزایش قیمت بنزین و مقایسه آن با افزایش دستمزدها در سال ۹۸ می گوید: در سال گذشته ۴۰ هزار میلیارد تومان قاچاق سوخت صورت گرفت. همچنین بیش از ۹۰۰ هزار میلیارد تومان یارانه پنهان در کشور وجود دارد که بیش از ۷۰ درصد این یارانه پنهان (۳۰ هزار میلیارد تومان) نصیب دهک های پردرآمد و ۵۰۰ شرکت بزرگ در ایران شده و توده مردم از آن بی نصیب هستند، بنابراین آنچه حائز اهمیت است، مدیریت درست دولت در این زمینه است که بتواند همزمان با اجرای اصلاحات قیمتی به اصلاحات حمایتی نیز بپردازد تا دهک های پایین جامعه نیز از یارانه های پنهان بهره مند شوند.

شقاقی تصریح می کند: ضمن آنکه از بخش افزایش نرخ حامل های انرژی درآمدهای دولت رشد می کند که ضرورت دارد از این بخش درآمدی به ۵ دهک پایین جامعه یارانه نقدی و غیر نقدی و کالابرگ داده شود و به جای پرداخت ۴۵ هزار و ۵۰۰ تومان یارانه به اقشار آسیب پذیر ۱۰۰ هزار تومان به اضافه ۳ قلم از کالای اساسی به صورت کالا برگ در هر ماه پرداخت شود.

کارفرماهای گویند کارگر ایرانی نمی خواهیم. می برسی چرا؟ می گویند: کارگر افغانی با مزد کمتر کار می کند. مثلاً کار کنترات ۲۰۰ هزار تومانی را با ۵۰ تومن انجام می دهند. در وطن خودت هم به عنوان کارگر ساده قبولت نداشته باشند، چه تحقیری و چه توهینی بالاتر از این؟

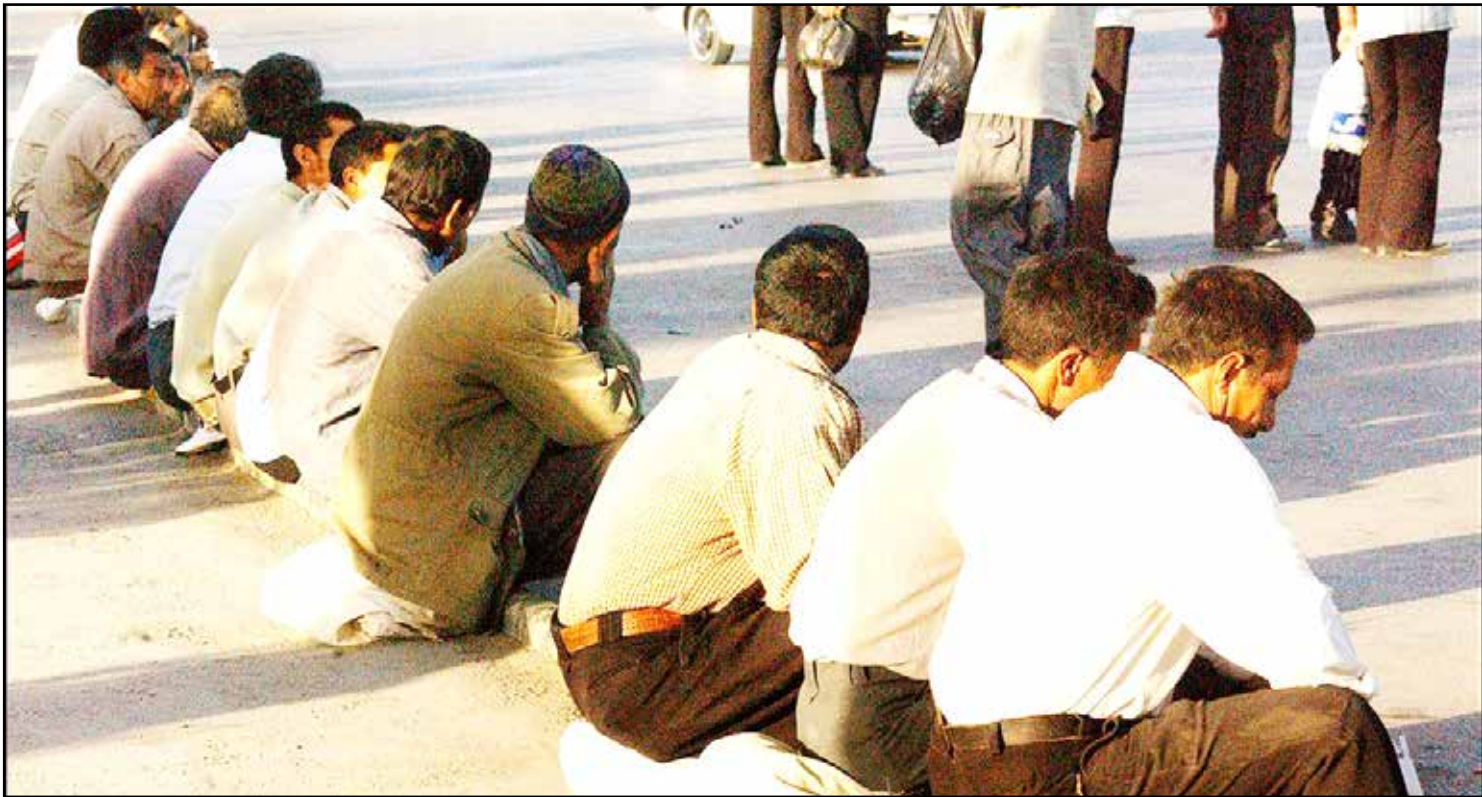
دیگر هم شانه خالی کردن بعضی از مسئولان دولتی. برای مثال در سال گذشته در آزمون آموزش و پرورش قبول شدم اما به دلیل قانون اولویت با خانواده های فرهنگی من رد شدم. واقعاً وضعیت ما کارگران فصلی خیلی افتضاح است و از مسئولان خواهمشندیم فکری به حال این قشر زحمتکش جامعه بکنند. مخلص شما ایمان حیدری.

چرا هیچ کاری برای مان نمی کنند

علی هم بچه اندیم شک است. می گوید: «از ساعت هفت صبح تا هفت غروب سر میدانم. روزی ۴۰ هزار تومان کار می کنم. دو روز کار می کنم ۱۰ روز بیکارم. کارگرهای افغان مشغول کارند و کارگرهای ایرانی باید صبح تا غروب را در این میدان منتظر بمانند که کارفرمایی پیدا شود. نمی دانم این دولتمردان ما که هر روز از این میدان ها رد می شوند و وضع ما را می بینند، چرا هیچ کاری برای مان نمی کنند. ای کاش یک روز، فقط یک روز به یک ساعت خودشان از سر اجاره می آمدند و اینجاسر میدان می ایستادند تا بفهمند که ما فقط از نگاه های تحقیرآمیز مردم چی می کشیم». مراد می گوید: «سال هاست به کار میدانی عادت کردم. هر شب مسافر خانه می خواهم. سه تا بچه دارم. خانواده ام شهرستان هستند. ۱۰ ساله کرایه نشین هستم».

مراد ۳۷ سال دارد اما تراکم سال مرز ۵۰ سالگی می رسد. میدان ها از این جهت مکان مناسبی برای جمع شدن کارگران هستند که نگاهی پانورامیک به آنها می دهد، یعنی به همه چیز تسلط دارند. از همه طرف دیده می شوند. میدان محل تلاقی خیابان ها، پیاده روها، ماشین ها و آدم ها است. تمام این موارد منبع و محل انباشت سرمایه هستند. میدان از این جهت ایده آل ترین جای ممکن برای کارگران می تواند، باشد. به سستار خان می روم. میدان کارگری سستار خان مخصوص کارگران افغان است. از معدود کارگرهای ایرانی حاضر در این میدان عبدا... و کریم هستند.

عبدا... می گوید: «همین دو ماه پیش اینجا بین کارگرهای ایرانی و افغانی به خاطر اینکه چه کسی با کارفرماها برود، دعوا شد که با کارفرمایان گری پلیس خاتمه یافت. از آن روز به بعد کارگرهای ایرانی دیگر اینجا نمی آیند. سر این میدان ها چیزی جز رنج تولید نمی شود». میدان نشینی ظرفیت این را دارد که آدم را به هر ناهنجاری ای بکشاند. نمونه اش «کریم» بچه ایلام است که زمزمه می کند، این شعر را: «ای چرخ فلک دوندگی ما را کشت/ در بر ده خلق بندگی ما را کشت/ ای مرگ بیا که زندگی ما را کشت». عبدالله می گوید به تازگی در خط اعتیاد افتاده است.



جا که باشند، معمولاً گوشه ای جمع می شوند. پیدا کردن شان خیلی کار سختی نیست. اکبر ۳۶ ساله آرما توربند و استاد ابزار رومی است.

الان کارگری ساده هم گیر نمی آید!

اکبر می گوید: «توهین و تحقیرهایی که این کارفرماها به شخصیت کارگرها می کنند، غیر قابل تحمل است. برای مثال کارفرما می گوید برای حمل این کالا ۳۰ هزار تومان پول می دهیم، وقتی کارش تمام می شود، کمتر از آنچه طی کرده پرداخت می کند. کارگرها هم سطح سواد پایینی دارند و نمی توانند از حق خود دفاع کنند که این زمینه سوءاستفاده صاحب کاران و استثمار و بهره کشی از کارگران را فراهم می کند». این کارگر ادامه می دهد: «کارفرماها می گویند کارگر ایرانی نمی خواهیم، می پرسی چرا؟ می گویند: کارگر افغانی با مزد کمتر کار می کند. مثلاً کار کنترات ۲۰۰ هزار تومانی را با ۵۰ هزار تومان انجام می دهند. در وطن خودت هم به عنوان کارگر ساده قبولت نداشته باشند، چه تحقیری و چه توهینی بالاتر از این؟ یا یک وقت هایی بوده شش ساعت کار کردیم ۳۰ هزار تومان به ما دادند. خواستیم شکایت کنیم، پول کافی نداشتیم، گفتیم به خر جش نمی آرد. کار که نباشد آدم به کارتن خوابی و گدایی می افتد». درباره مسائل بهداشتی کارگران از اکبر می پرسم: «اکثر کارگرهای میدانی به حمام عمومی می روند که هر بار باید ۱۰ هزار تومان بپردازند». محمد هم سواد آحاد همانان است. ۴۱ سال دارد. «اگر شهر خودمان کار بود هیچ وقت به اینجا نمی آمدم. چه کسی دوست دارد زن و بچه اش را اینجوری رها بکند و در این وضعیت زندگی کند. نه به زندگی ام می رسم نه به خانواده ام و نه به خودم».

کارگران فصلی را در یابید لیسانس تربیت بدنی و متولد ایزه خوزستان است. گفت: «برگه تو بده خودم برات بنویسم». بعد چند دقیقه این نامه را برابیم نوشت: «پنجانب ایمان احمدی هستم. ساکن اندیمشک. از وقتی چشم به جهان گشودم تا الان که ۳۱ سال دارم، یک روز خوش ندیدم. الان هم لیسانس دارم و از روی ناچاری روی فلکه کار می کنم. کار که نه البته بیگاری در حد بخور و نمیر از روی ناچاری. از یک طرف وجود کارگران افغان و از یک طرف گیر دادن های بی خودی نیروی انتظامی و از طرف

معباری برای گزینش نیست. هر کس زودتر بدود و بقیه کارفرما را بگیرد و به دست و پایش بیافتد، انتخاب می شود. این همه تمنا! نگاه های تضرع آمیز کارگران میدانی به کارفرمایان روح و روان آدم را شکنجه می دهد

این گونه آویزان ماشین ها بشی و غروب، در اوج ناامیدی دست خالی آواره خیابان های بی در و پیکر پایتخت شوی. محمد ۲۳ ساله است و تادوم راهنمایی درس خوانده است: «پدرم دیسک کمر دارد. از بیکاری آواره تهران شدم، باید برای مرضی پدرم پول جور می کردم». می گوید: «همین الان ۲۷ کارتن وسیله از یک ساختمان ۱۰ طبقه بردیم بالا با ۱۰ هزار تومان. تازه دو نفر بودیم. هر یک پنج هزار تومان!» علی هم بچه

هر سین کرمانشاه است: «در یک سونیت ۲۰ متری زندگی می کنم. ماهانه ۷۰۰ هزار تومان درآمدم. تقریباً سر ماه نشده جیبم ته می کشد. فقط در حد این است که زنده بمانم، یعنی یک جور بردگی».

ساعت دو بعدازظهر سوار اتوبوس های میدان رسالت می شوم. در اتوبوس، روز را تا این ساعت مرور می کنم. سال هاست به کار میدانی عادت کرده ام و به تحلیل وضع موجود می پردازم. تمام روز آنها در میدان های اصلی پایتخت به نگرستن به توده جمعیت پیاده روها و انبوه خودروها و خیابان ها می گذرد. نگرستن به اطراف، سبک زندگی کارگران میدانی شده است. باید بش دانه گ حواس شان بیاید یا حداقل هزینه بیمارستان را پرداخت کنند». در همین حال که

داریم با هم گفت و گو می کنیم، در آن لحظه دوروبرم خالی می شود. ساناتافه ای می آید و تمام کارگران میدان قدس آویزش می شوند. مگر قرار است چند نفر شان را برید که این چنین هجوم می برند؟ ماشین یک لحظه در زیر آوار کارگران گم می شود. معیاری برای گزینش نیست. هر کس زودتر بدود و بقیه کارفرما را بگیرد و به دست و پایش بیافتد، انتخاب می شود. این همه تمنا! نگاه های تضرع آمیز کارگران میدانی به کارفرمایان و سرمایه داران، روح و روان آدم را شکنجه می دهد. درد آنجاست که تمام روز را

خریده یک میلیارد تومان حالا همان بنز سه میلیارد شده است. فقیر هر روز فقیرتر و پولدار هر روز پولدارتر اما وضعیت ما همان ۵۰ هزار تومان هفت سال قبل است. این چه معادله ای است؟ شما می توانید حل کنید؟» گاه گذاری با یکدیگر صحبت می کنند؛ از مشکلات کشور می گویند و این ماجرا ادامه دارد تا زمانی که یک ماشین از راه می رسد. «بین! برابرم مثل آب خوردن است، روزی اینجا ۳۰ گرم مواد آب کنم و روزی ۴۰۰-۳۰۰ هزار تومان کاسبی کنم. همین الان به پسره اومده بود، جنس می خواست. وقتی فشار به هم بیاد، دست به هر کاری می زنم. هر

چندبه خاطر اینکه خود در رفاه باشم دوست ندارم صدها خانواده دیگه رو بدبخت کنم». بهزاد اینها را می گوید. در همین لحظه موتورسواری گوشی مسافری که سر خیابان ایستاده است را از دستانش می رباید. بهزاد نگاهی به صحنه می کند و سرش را رو به من می چرخاند و لبخندی می زند!

نه کاری دارم و نه پس اندازی

زیر درختی، گوشه میدان قدس در میان رفت و آمد و همه هم جمعیت نشستیم. به روایت از زندگی شان می پردازند. سجاد می گوید: «۳۵ سال دارم. بهترین روزهای زندگی ام و جوانی را سر این میدان ها تلف کردم. سنم دارد بالا می رود، نه کاری دارم و نه پس اندازی. نمی دانم تا کی آوارگی! از این سر نوشت مبهم خستادم». رضا هم می گوید: «۲۱ سال است کار می کنم، هیچ جایی نیست که بیمه مان کنند. یکی از

پاهایم سر کار سوخت. یک سال خانه نشین بودم. تمام هزینه هایم را هم خودم دادم. صاحب کارم اصلاً به خودش زحمت نداد یک بار به ملاقاتم بیاید یا حداقل هزینه بیمارستان را پرداخت کنند». در همین حال که داریم با هم گفت و گو می کنیم، در آن لحظه دوروبرم خالی می شود. ساناتافه ای می آید و تمام کارگران میدان قدس آویزش می شوند. مگر قرار است چند نفر شان را برید که این چنین هجوم می برند؟ ماشین یک لحظه در زیر آوار کارگران گم می شود. معیاری برای گزینش نیست. هر کس زودتر بدود و بقیه کارفرما را بگیرد و به دست و پایش بیافتد، انتخاب می شود. این همه تمنا! نگاه های تضرع آمیز کارگران میدانی به کارفرمایان و سرمایه داران، روح و روان آدم را شکنجه می دهد. درد آنجاست که تمام روز را

برای خانواده ام بخرم. همه چیز جلوتر از ما حرکت می کند و بیه چیز می نمی رسمیم. هر چه کار می کنم، نرسیده به خانه تمام می شود. نمی توانم یک هندوانه بخرم. هیچ کدام مان ظاهر مان به سن مان نمی خورد. از بس فکر کردیم و غصه خوردیم. با مردم باید زندگی کنید تا این وضع را درک کنید».

پوشک ۲۷ هزار تومانی را خریدم. ۹۰ هزار تومان

محسن، کارگر دیگری است که وارد صحبت های ما می شود: «پوشک ۹۰ هزار تومان است؛ یعنی شما باید دو - سه روز کار کنی که یک پوشک برای بچه ات بخری. سر این میدان مزد کارگر هیچ تغییری نکرده و همان ۴۰ - ۵۰ هزار تومان پنج سال پیش است، در حالی که همه قیمت ها پنج برابر شده است. وقتی به کارفرمایی می گویی ۵۰ هزار تومان کم است، یک هوویی می کشد، انگار قرار است ۵۰ میلیون بدهد. همه کالاها چندین برابر گران شده فقط حق و حقوق کارگر ثابت مانده. این چه وضعی است؟ ببینید مردم چطور محتاج شده اند که هر ماه منتظر این ۴۵ هزار تومان هستند». این کارگر ادامه می دهد: «یک زمانی کار می کردی و خانه و ماشین می خریدی. الان می تویی فقط برای اینکه زنده بمانم کار می کنم. بتوانم فقط نفس بکشم. این نشد زندگی که طرف رفته یک بنز

برای خانواده ام بخرم. همه چیز جلوتر از ما حرکت می کند و بیه چیز می نمی رسمیم. هر چه کار می کنم، نرسیده به خانه تمام می شود. نمی توانم یک هندوانه بخرم. هیچ کدام مان ظاهر مان به سن مان نمی خورد. از بس فکر کردیم و غصه خوردیم. با مردم باید زندگی کنید تا این وضع را درک کنید».

محسن، کارگر دیگری است که وارد صحبت های ما می شود: «پوشک ۹۰ هزار تومان است؛ یعنی شما باید دو - سه روز کار کنی که یک پوشک برای بچه ات بخری. سر این میدان مزد کارگر هیچ تغییری نکرده و همان ۴۰ - ۵۰ هزار تومان پنج سال پیش است، در حالی که همه قیمت ها پنج برابر شده است. وقتی به کارفرمایی می گویی ۵۰ هزار تومان کم است، یک هوویی می کشد، انگار قرار است ۵۰ میلیون بدهد. همه کالاها چندین برابر گران شده فقط حق و حقوق کارگر ثابت مانده. این چه وضعی است؟ ببینید مردم چطور محتاج شده اند که هر ماه منتظر این ۴۵ هزار تومان هستند». این کارگر ادامه می دهد: «یک زمانی کار می کردی و خانه و ماشین می خریدی. الان می تویی فقط برای اینکه زنده بمانم کار می کنم. بتوانم فقط نفس بکشم. این نشد زندگی که طرف رفته یک بنز

برای خانواده ام بخرم. همه چیز جلوتر از ما حرکت می کند و بیه چیز می نمی رسمیم. هر چه کار می کنم، نرسیده به خانه تمام می شود. نمی توانم یک هندوانه بخرم. هیچ کدام مان ظاهر مان به سن مان نمی خورد. از بس فکر کردیم و غصه خوردیم. با مردم باید زندگی کنید تا این وضع را درک کنید».



آسو محمدی

زمان، تسخیرناپذیر به ظهر می رسد. ونک به سمت تجریش، سوار بی آر تی های خط هفت می شوم. در امتداد پیاده روها همه چیز عادی است، به میدان تجریش که می رسی، باید جور دیگری ببینی. آفتاب بر سر و گرسنگی در جان، در زاویه ای از میدان، یکی چرت نیم روز می زند. یکی روی کارتن بالباس های خاکی و پر از گچ نماز می خواند. یکی روی جدول های سبز، تکیه داده به درختی سیگار پشت سیگار دود می کند. می شود بی تفاوت رد شد و چیزی ندید؛ اما این قیافه ها جور دیگری به آدم نگاه می کنند. این میدان جور دیگری با آدم حرف می زند. «بچه من چند شب پیش برگشت گفت: بابا ما را می بری بیرون؟ بریم استخر؟ دیگر از آن شب تا حالا نرفتم خانه. از خجالت زن و بچدام نمی توانم خانه بروم. چیزی می خواهند که نمی توانم تهیه کنم». این بخشی از حرف های کریم است؛ ۴۰ ساله با دندان های یک در میان. روی مقوایی، روی جدول های سبز و سفید خیابان نشسته است. دستش را زیر چانه اش ستون کرده و زانوهایش را بغل گرفته است. تراز بنایی اش، ملاقه و شمشه کارش درون یک کیسه برنج است. بی قرار، سرش را این طرف و آن طرف میدان می چرخاند. منتظر ترمز کارفرمایی است. گاهی هم بی تفاوت، خیره به زمین، آسفالت را با چوب دستی اش می خراشد. از سوز سرمای صبح خودش را در کاپشنی ایزوله کرده است، طوری که فقط چشمانش عابرین را می بیند.

کریم ادامه می دهد: از هفت صبح تا هفت شب سر میدان هستم. یک ماه، یک میلیون، ماهی دیگر یک و نیم و یک ماه دیگر ۵۰۰ هزار تومان درآمداست.

نهار چی می خورید؟ «نان و پنیر. اگر خیلی پول داشته باشیم، لوبه می خوریم. از بعد عید صد گرم گوشت هم نخردیم. یک عدد مرغ نتوانستیم

